# مجموعه مکاتيب حضرت عبدالبهاء (75)

اين مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانى ملى ايران شيدالله ارکانه بتعداد محدود

بمنظور حفظ تکثير شده است ولى از انتشارات مصوبه امرى نميباشد شهر القدرة ١٣٣

بديع

اين مجموعه مکاتيب حضرت مبارک عبدالبهاء روح ماسواه فدأ در تاريخ ١٢ شهر القدره

١٣٣ بديع مطابق ٢٤/٨/٢٥٣٥ به عنايت جناب آقاى منوچهر روحانى دريافت و پس از تهيه

سواد عکسى اصل کتاب اعاده گرديد. اين مجموعه بخط متصاعد الى الله جناب على اکبر

روحانى ميلانى (محب السلطان) عليه رضوان الله و بهائه ميباشد که سالها بعنوان

منشى محفل روحانى مرکزى ايران مصدر خدمات ذيقيمت بوده و علاوه بر اين خدمت مقدس

با جمع آورى، کتابت و تحرير و تکثير بسيارى از آثار مبارکه يادگارهاى ارزنده اى

براى جامعه بهائى بجاى گذاشته اند.

فهرست

مناجات عدد صفحات

اى خداوند بخشنده کوکب ٢

اى پروردگار اين بيچارگان ٦

پاک يزدانا جمعيم پريشان تو ٩

اى پروردگار در اين کور عظيم ١٣

پاک يزدانا اگرچه ديوانه ١٨

اى يزدان من خداوند مهربان من ٢١

اى پروردگار اين دوستان ٢٢

پاک يزدانا اين جمع را ٢٣

ای خداوند مهربان ما گنه کاريم ٢٦

اى ياران حقيقى ٢٨

پاک يزدانا خداوند مهربانا ٣٠

اى پروردگار ٣٣

اى پروردگار اى آمرزگار ٣٤

اى يزدان من اين حقائق ٣٥

يا من تمسّک بذيل الميثاق ٣٧

اى بندهٴ ديرين يزدانى ٣٩

اى مهربان جانان ٤١

اى پروردگار اى مهربان ٤٢

اى منجذبان جمال ابهى ٤٥

الهى الهى تو بينا و آگاهى ٤٨

اى پروردگار اين دوستانت را ٥٠

اى پروردگار مستمندانيم ٥٢

اى خداوند بى نياز ٥٣

اى خداوند تو آگاهى و دانا ٥٥

پاک يزدانا کل گنه کاريم ٥٧

اى پروردگار ٥٨

اى يزدانِ مهربانِم ٦٠

اى يزدان مهربان ٦١

اى پروردگار آمرزگارى ٦٣

اى پروردگار ٦٦

خداوند مهربانا ٦٧

پاک يزدانا خاک ايرانرا ٦٩

اى دلبر آفاق ٧٣

خداوند مهربانا ٧٥

رحمانا رحيما کريما ٧٧

پروردگارا ٨٠

پروردگارا آمرزگارا ٨٢

پروردگارا مهربانا ٨٤

خداوند مهربانا ٨٦

پاک يزدانا ٨٧

پروردگارا ٩٠

اى پروردگار ٩١

سپاس و ستايش ٩٣

اى سرور هوشمندان ١٠٩

اى بهمن از خدا بخواه ١٢٦

اى ياران عزيزان ١٣٢

اى پارسيان بلند آشيان ١٤٦

اى يار مهربان ١٤٦

هُواللّه اى عزيز پارسى ١٥٠

اى ثابت بر پيمان ١٥٧

\* ص2 \*

# **هو اللّه** اى خداوند بخشنده کوکب بخشايشت بر جهان

آفرينش درخشيده و درياى احسانت مواج

بر کائنات گشته ابر رحمتت در فيضان است

و نار محبتت در فوران باغبان احديتت در

خيابانهاى دلها بطرّاحى گلهاى معارف پرداخته

\* ص3 \*

و طراوت و لطافت بينهايت يافته نسيم

حديقهٴ وحدانيّتت جهانرا زنده نموده و پرتو

آفتاب موهبتت قلوب دوستانرا منور فرموده

جام صهباى محبتّت عاشقانرا سرمست کرده و

آهنگ بديع ملکوتت ذرّات کائناترا بجنبش و

حرکت آورده از هر سمتى صوت تهليل و تکبير بلند است

و از هر کرانه آهنگ تسبيح و تقديس مرتفع از

هر گوشه شور و ولوله و در هر بيشه نعره پر انديشه

در هر حديقه طيور ملکوتت در نغمه و آواز و در

\* ص4 \*

هر گلشنى بلبل توحيدت بگلبانگ معنوى دمساز

آفاق در اهتزاز است و اقطار بصيت و آوازت

دمساز و ذرّات وجود در اوج موهبتت در

پرواز اين جمع پريشانرا در انجمن عنايتت مجتمع

فرما و اين گروه بيسر و سامانرا در پناه موهبتت

ملجأ و مأوى بخش اين خطّهٴ تشنه را سيراب

فرما و اين سراب فرقت را بشراب وصلت

تبديل نما درختان بى برگ را پر گل و شکوفه

نما و بينوايان ناتوان را زاد و توشه ده بال

\* ص5 \*

و پر شکستگانرا بال و پرى عطا کن

افتادگانرا دستگير شو و بيچارگانرا مجير و ظهير

طفلان شيرخوار را از ثدى عنايت شيرده و کودکان

بيزبان را در مهد موهبتت بپرور نفوس را

از نفس و هوى مقدّس کن و صدور را بنور

هدى منشرح نما دلها را از هر آلايشى پاک و مطهّر

کن جانها را ببخشايش خُلق عظيم گلشن اسرار

فرما اى پروردگار گنه کاريم ترحّم فرما

اى بزرگوار ستمکاريم عفو و مغفرت کن در

\* ص6 \*

هر دامى گرفتاريم آزادى بخش در حبس و زندانيم

مطلق العنان کن اين ظلمات قلوبرا بنور هُدی

تبديل فرما و اين شهوات نفوس را بروح تُقی مبدّل

کن تا در هواى جانفزاى انقطاع پرواز نمائيم

و بياد روى و خويت دمساز گرديم توئى

مقتدر و توانا و توئى شنوا و بينا ع ع

# **هو الأبهى** اى پروردگار اين بيچارگان شيفتهٴ روى

توأند و افتادهٴ کوى تو و سرمست جام هوى تو

\* ص7 \*

و عاشقان خوى تو در هجرانت گريبان دريدند

و در حرمان زهر فراق چشيدند شب و روز

گريان توأند و روز و شب نالان بسوى تو

جز تو ندانند و غير از تو نشناسند و جز بسوى تو

ننالند توئى ملجأ و پناهشان و توئى مبدء

و منتهايشان اگر برانى و يا بخوانى و بپذيرى

و يا آبروى بندگان بريزى بزرگوار کنى و يا

شرمسار فرمائى توئى مختار توئى پروردگار

توئى آمرزگار اگر بپسندى هر مستمند ارجمند

\* ص8 \*

گردد و اگر برانى هر بزرگوار خوار شود و هر

گلى خار گردد و هر سرورى خاک رهگذار

پس اى آمرزگار اين بندگان را بنواز و کار اين

افتادگان را بساز شمعى در قلوبشان روشن

کن و شهاب ثاقب بر هر اهرمن نما تا نور

يزدانيت برافروزد و پردهٴ ظلمات شبهات

بسوزد توئى قادر و بينا و حيّ و توانا و داننده

و شنوا راز درون را ابراز نما خارزار

دلها را گلشن و گلزار کن روح را فتوحى بخش

\* ص9 \*

و جان و وجدان را بشارت و نشئهٴ صبوحى

عنايت فرما ع ع

# **هُوالقيّوم** پاک يزدانا جمعيم پريشان تو بيگانه ايم

خويشان تو افسرده ايم شعلهٴ برافروز

پژمرده ايم دلها را بآتش محبّتت بسوز هرچه

هستيم آشفتهٴ روى توأيم و سرگشتهٴ کوى

تو بيچاره ايم و آواره افتاده ايم پر آه

و ناله ذرّاتيم ولى در هواى تو اوج يافتيم قطراتيم

\* ص10 \*

ولى در موج يمّ تو شتافيتم اين خفتگان را بيدار

فرما و اين آوارگان را هوشيار اين سيّاره هاى

باختر را اختران خاور کن و اين گياههاى بى ثمر را

درختان بارور اگرچه ما موران ذليليم امّا تو

سليمان پر حشمت سلطنت جليل اگرچه ما خوار

و گنه کاريم امّا تو بزرگوار و آمرزگار در

استعداد و استحقاق نظر مفرما و در تعّينات

و قابليات ملاحظه مکن در فضل وجود خويش

بر بيگانه و خويش نظر نما اگر موج درياى بخشش و

\* ص11 \*

دهِش اوج گيرد عالم آفرينش را مستغرق نمايد اگر

انوار ساطعهٴ خورشيد آمرزش بدرخشد ظلمات

حالکهٴ سيّئات و خطيئآت را بپرتوى محو نمايد

تجلّى فضل مآء طهور است و فيض اصل صهباء کأس

مزاجها کافور آن هر آلوده ئي را پاک نمايد و

اين هر افسرده و پژمرده ئي را چابک و

افروخته و چالاک اى پروردگار اين

حروف مفرده را کلمات تامّات کن و

اين کلمات مجلمه را آيات باهرات تا حجج

\* ص12 \*

بالغه گردند و رحمت سابقه حقيقت فائقه شوند

و نعمت سابغه مصابيح عُلى گردند و مفاتيح ابواب

تقي نجوم هُدی شوند و رجوم نفس و هوى

حقيقت فائضه گردند و عروق و شريان نابضه

اشجار بوستان تو شوند و ازهار گلستان تو

اي خداوند مهربان اين جمع پريشان هريک

از کشورى و بومى و مرزى و ثغورى يکى شرقى

و ديگرى غربى يکى جنوبى و ديگرى شمالى همچنانکه

اين بيچارگان را در ملک ادنی در اشرف نقطهٴ از ثری

\* ص13 \*

بعداز بقاع عليا جمع فرمودى اميدواريم که

بفضل وجودت و عنايت و موهبتت در اشرف

نقطهٴ از ملکوت اعلى جمع فرمائى تا کل در ظلّ سدرهٴ

منتهى بيارميم و بنعمت فوز بلقآء فائز گرديم

ربّ حقّق ذلک بفضلک وجودک ع ع

# **هُواللّه** اى پروردگار در اين کور عظيم بسلطان مبين

تجلّى فرمودى و در حشر اکبر بجمال انور اشراق

نمودى اين قرن سلطان قرون و اين عصر

\* ص14 \*

نوبهار اعصار در جميع شئون و چون بجميع

جهات و مراتب اين کور را ممتاز از ساير ايّام

ظهور مظاهر احديّت فرمودى محض سدّ باب

خلاف و شقاق و قطع ريشهٴ انشقاق و دفع

شبهات و منع ارتياب در کتاب اقدست

که ناسخ کلّ کتب و صحف است بنصّ جليل قاطع

حق را از باطل واضح فرمودى و جميع مدّعيان

محبّت را از ثدى عذراى کتاب اقدست

سى سال بلبن عهد و ميثاق پرورش دادى

\* ص15 \*

و در جميع الواح و صحائفت متمسّک بعهد ترا

نوازش و ستايش نمودى و متزلزل و ناقض را

نفرين و نکوهش فرمودى پس بأثر قلم اعلايت

کتاب عهد را مرقوم نمودی و لوح ميثاق را

نگاشتى تا مجال شبهه و ارتياب نماند و

امر و مقّر امراللّه چون آفتاب واضح و روشن

باشد و هيچ نفسى نتواند رخنه نمايد و در امر

مبارکت که سبب اعظم اتّحاد عالم و دافع

اختلاف امم است رائحهٴ خلاف و نفاقى

\* ص16 \*

افکند و اين بنيان عظيم را خراب کند و اين جنت

ابهى را خارستان جفا نمايد حال نو هوسانى

چند در فکر نقض ميثاق افتادند و بيخردانى چند

در صدد قلع و قمع اين بنيان در سرّ بلکه اليوم

جهاراً تيشه بر ريشهٴ ايمان و پيمان و امرت

زنند و سيف بر هيکل ميثاقت روا دارند

در هر دقيقهٴ بظلمى برخيزند و جفائى وارد آرند

و فرياد مظلومى بلند کنند الواحت را

که بنصّ صريحت مبيّن واضح و مشهود بأوهام

\* ص17 \*

خويش معنى کنند و در جيب و بغل نهند و

استدلال بر اوهامات و ترّهات خود کنند

و بر بندگان مظلوميت استهزا نمايند تيرى

نماند که پرتاب ننمودند سهم و سنانى نماند که

روا نداشتند طعنى نماند که نزدند زخمى نماند

که وارد نياوردند اى پروردگار تو آگاهى

اى آمرزگار تو ملجأ و پناهى اى کردگار تو گواهى

دوستان ثابتت گرفتارند تو نجات بخش

و ياران را سخت مبتلايند تو رهائى دِه عَلَمِ

\* ص18 \*

مبنيت را بلند کن و ثعبان مبين را اجازت

بخش تا از آستين کليمت بدر آيد فاذا

هى تلقف مايأفکون و البهآء على کلّ ثابت

على عهد اللّه المحکم المتين ع ع

# **هوألابهى** پاک يزدانا اگرچه ديوانه و بى لانه و آشيانه

گشتم ولى سرگشتهٴ کوى توأم و آشفتهٴ روى

تو مجنون و مفتون آن جمالم و محزون و دلخون

از فراقم اين مجنون شيداى بينوا

\* ص19 \*

سلاسل و زنجيرى جز آن زلف مشگين نجويد و اين

مفتون بيسر و سامان عقل و نُهائى بغير فيوضات

عشق نخواهد اين جنون اگرچه جامع جميع فنون و

پرسکون است لکن چون وقت مقتضى نه

بفضل و عنايتت قوّتش را خفّتى بخش که آن زنجير

مبارک را نگسلد و آن سلسلهٴ پيچ اندر پيچ را

بکلّى قطع ننمايد نه عقل و فرهنگ زياد مانع از

نشر نفحات مقبول و نه جنون پرفنون زنجير

شکن محبوب خدايا اعتدالى بخش و توسّطى

\* ص20 \*

عنايت فرما در ايّام مبارک شخصى بود مفتون محبّت اللّه

امر فرمودند که اين ابيات را دائماً قرائت و

بلحن خوش تلاوت نمايد اى عشق منم از تو

سرگشته و سودائى و اندر همهٴ عالم مشهور

بشيدائى در نامهٴ مجنونان از نام من آغازند

زاين پيش اگر بودم سر دفتر دانائى

اى باده فروش من سرمايهٴ جوش من

اى از تو خروش من من نايم و تو نائى گر زندگيم

خواهى در من نَفَسى دردم من مردهٴ صد ساله تو

\* ص21 \*

جان مسيحائى والبهاء عليک و على

کلّ مفتون معتدل کريم ع ع

# **پروردگارا** کردگارا اى يزدان من خداوند مهربان من

اين فارسيان يار ديرينند و دوستان راستان

خاور زمين شيفته و آشفتهٴ روى تواند

و سرگشته و گمگشتهٴ کوى تو سالهاى دراز

نگران روى تابان تو بودند و در آتش مهر

سوزان تو پس درى بگشا و پرتوى ببخشا

\* ص22 \*

تا دلها آسمان گردد و جانها گلستان توئى

توانا و توئى بينا ع ع

# **هو اللّه** اى پروردگار اين دوستان ياران تواند

و سرمست پيمانهٴ پيمان تو همه پروردهٴ

آغوش بخششند و شيرخوار پستان دهش خداوند

آفرينش اگر مستمندند ولى هوشمندند

اگر ناتوانند ولى زورمندند چه که تو پشتيبانى

تو ياور مهربانى در جهان کيهان سربلند نما

\* ص23 \*

و در ايوان يزدانى جاى بده در انجمن بالا روسفيد

فرما و در اميد بگشا و از بخشش آسمانى بهره بخش

شب تيره را روز فرما و روز نوروز را فيروز

کن توئى توانا توئى بينا توئى شنوا

توئى بيهمتا توئى مهربان ع ع

# **هُوالابهى** پاک يزدانا اين جمع را شمع عالم کن و اين

انجمن را گلزار و گلشن محفلش را روضهٴ رضوان

کن و مشرقش را مطلع انوار رحمن از نفحات

\* ص24 \*

مشگينش مشام عاکفين کوى دوست را معطّر

کن و از نسيم عنبرينش دلهاى محرمان حريم

مقصود را مفرّح نفوس را در ظلّ جناح رحمتت

حفظ فرما و قلوبرا در صون حمايت حضرت احديّتت

جاى ده تأييدات افق ابهايت را ارزان

کن و موهبت ملأ اعلايت را شايان

اگرچه کل طيور بى پرو باليم لکن در حدائق امرت

لانه و آشيانه داريم و بدرگاه احديّتت

پناه آريم و از تو عون و مدد ميطلبيم و يارى

\* ص25 \*

و ياورى جوئيم چون بخود نگريم خويش را از ذرّه

کمتر و از پشّه کهتر و پست تر يابيم و چون درياى

بخشش و عطاى ترا بينيم ذرّات را آفتاب انور بلکه

روشنتر مشاهده کنيم اى بخشندهٴ مهربان

خطاى اين بينوايان را بذيل عطا بپوش و جفاى

اين مدهوشان را تبديل فرما بجوهر وفا و عقل و

هوش نفوس را همّتى ديگر عطا فرما و شورى

ديگر در سرها افکن تا عزّت جاويد طلبند و

لذائذ عالم جديد آهنگ عالم بالا کنند

\* ص26 \*

و افق اعلى جويند و بانجمن کبريا پويند و از

ملکوت ابهى فيض برند عالم ظلمانى نورانى شود

و عرصهٴ شيطانى ساحت رحمانى گردد خطّهٴ خاک

فردوس برين گردد و گلخن فانى گلشن باقى شود

توئى مقتدر و توانا و شنوا و بينا ع ع

# **هوألابهى** اي خداوند مهربان ما گنه کاريم و تو آمرزگار

و ماتبه کاريم و تو عفّو غفار هرچند موج گنه

اوج گرفته است ولى بعفو و غفرانت معتمديم

\* ص27 \*

و هرچند سيل عصيان در نهايت طغيان است

ولى ببخشش و احسانت متوّسليم اي خداى پرعطا

خطا بپوش درياى رحمت بجوش آور و جام مغفرت

بنوشان هرچند ظلمت ذنوب شديد است

ولى مه تابان مغفرتت بس منير اي خداوند اين

مستمند را در ايوان بلند جاى ده و ارجمند فرما

و در فلک غفران اختر تابان کن و در سايهٴ

درخت اميد مسکن و مأوى بخش

توئى غفور و توانا ع ع

\* ص28 \*

# **هُواللّه** اى ياران حقيقى دست شکرانه

بساحت اقدس دلبر يگانه بلند کنيد و آغاز اين

راز و نياز نمائيد که اى پروردگار ستايش

و نيايش و شکر و پرستش ترا سزاوار که موّفق

و مؤيّد بر ثبوت و رسوخ بر عهد و پيمان نمودى

و قوّت و تمسّک بر عروة الوثقي بخشيدى

هر پردهٴ را از پيش ديده دريدى و هر حائلى را

از صراط مستقيم برانداختى و هر مانعى را از

مشاهدهٴ نور مبين بپرداختى چشمها روشن فرمودى

\* ص29 \*

و ثابتين بر ميثاق را شمع انجمن کردى عَلَم عهد را

در آفاق امم چنان بلند نمودى که هر پير و بُرنا و

کودک و بزرگ و دانا و يار و اغيار و بيگانه

و آشنا و ناتوان و توانا مجبور بر اعتراف

گشتند و مجال انکار بجهة نفسى باقى و برقرار

نماند پس بايد آن ياران باوفا در هرآن صد

هزار شکر بدرگاه احديّت نمايند که بأين تأييد

و توفيق و استقامت موّفق گشتند ع ع

# **هُواللّه** تعالى\* ص30 \* پاک يزدانا خداوند مهربانا آوارگان کوى

توأيم و مشتاقان روى تو و عاشقان

خوى تو بيچاره ايم افتاده ايم ذليليم حقيريم

ضعيفيم رحمتى فرما و موهبتى عنايت کن از

قصور در گذر و خطاياى بی پايان بپوش

هرچه هستيم از توايم و آنچه گوئيم و شنويم

وصف تو گوئيم و روى تو جوئيم و راه تو

پوئيم تو خداوند مهربانى و ما گنه کار بيسر و سامان

پس اى ابر رحمت رشحاتى اى گلشن عنايت نفحاتى

\* ص31 \*

اى بحر موهبت موجى و اى آفتاب عنايت پرتوى

رحم فرما عنايت کن قسم بجمالت که جز خطا متاعى نه

و بغير از آمال اعمالى نه مگر پردهٴ ستّاريت

بپوشاند و حفظ و حمايتت شامل حال گردد

والّا اين ضعفا را چه توانائى که بخدمتت پردازند

و اين فقرا را چه غنائى که بساط عزّت بگسترانند

توئى مقتدر و توانا تأييد کن توفيق بخش

اين نفوس پژمرده را برشحات ابر موهبت

طراوتى عنايت کن و اين حقايق مبتذله را

\* ص32 \*

بأشراقات شمس احديّت روشنائى بخش

اين ماهيان تشنه لب را بدرياى رحمتت افکن

و اين قافلهٴ گمگشته را بپناه احديتّت دلالت کن

گمگشتگان را بعين هدايت دلالت کن و

آوارگان را در پناه عزّتت مأوى بخش تشنگان را

از سلسبيل موهبت بنوشان و مردگان را

بحيات ابديّه زنده کن کوران را بينا فرما

و کران را شنوا کن و گنگان را گويا نما و

افسردگان را برافروز غافلان را هشيار کن و

\* ص33 \*

خفتگان را بيدار نما و معزوران را متنبّه در هرکار

توئى مقتدر توئى بخشنده توئى مهربان انکّ انت الکريم المتعال

ع ع

# **اى پروردگار** خطيأت اين نفوس را عفو کن و سيّئات

اين ذليلان را ستر نما تو واقفى تو عالمى تو

مطّلعى تو آگاهى ما گنه کاريم ما خطاکاريم

ما غافليم ماذاهليم تو عفّوى تو غفورى تو

بزرگوارى تو آمرزگارى انّک انت التّوّاب

الستّار ع ع

\* ص34 \*

# **هُوالأبهى** اى پروردگار اى آمرزگار اين

اَمهٴ موقنه ات را با اولاد و احفاد برعهد و

ميثاقت ثابت و مستقيم فرما و بر پيمانت محکم

و استوار نما و از امتحان و افتتان محفوظ

و مصون بدار و از مادون خود مستغنى و

بى نياز کن و در پناه عفو غفران منزل و

مأوى بخش و نور ديده اش و فلّز[[1]](#footnote-1) کبدش را

از هر مشگلى و بليّهٴ شديده رهائى بخش و

روح و جانش و پسر مهربانش در کهف حمايت

\* ص35 \*

صيانت فرما توئي عفوّ غفور و راحم يوم النّشور

اي خداوند اين مادر و فرزند را در بحبوحهٴ جنّت ابهى

ملجأ و پناه ده و در جوار رحمت کبرى بعداز عروج

از عالم ادنى منزل و مأوى بخش انکّ انت

الکريم المتعال ع ع

# **هو اللّه** اى يزدان من اين حقائق نورانيّه نجوم

بازغهٴ افق هدايتند و جوهشان را در ملکوت

احديّت روشن فرما و اشجار بوستان انجذاب

\* ص36 \*

و استقامتند بفيض و ريزش باران عنايت در

هر دمى تازه و زنده و پر طراوت و لطافت فرما

سُرج عرفانند در انجمن عالم روشن کن و

فارسان ميدان ثبوت و رسوخند بجنود

ملکوت ابهى تأييد کن تشنگان باديهٴ اشتياقند

بر ساحل بحر الطاف وارد کن در هردمى

نصرتى فرما و در هر نفسى روحى بدم از نسيم

حديقهٴ عنايت قلوبشان را روح و ريحان

بخش و از شميم رياض موهبت مشام شانرا

\* ص37 \*

معطّر فرما توئى مقتدر و توانا توئى کريم و رحيم و مهربان

ع ع

# **هو الأبهى** يا من تمسّک بذيل الميثاق در اين عهد که

انوار عهد شرق و غرب را منوّر نموده و نسيم

جانبخش مهبّ ميثاق حيات ابديّه بأهل اشراق

بخشيده و نفحات تقديس مشام روحانيان را

معطّر فرموده اهل پيمان در نهايت سرور

و طربند و اهل ايقان در غايت حبور و جذب

پس اى ثابتان توجّه بملکوت ابهى نمائيد و

\* ص38 \*

مناجات کنيد که اى بخشند و درخشنده

و مهربان شکر تو را که شاهراه حقيقت نمودى

و عنايت فرمودى و صبح روشنى طالع نمودى

و فضاى گلشنى واسع بگستردى در ظلّ شجرهٴ

انيسا مأوى بخشيدى و بزم الست آراستى

و از جام ميثاق سرمست فرموى و در زمرهٴ

ثابتان اين دوستان را محشور نمودى

اى مهربان توئى مؤسّس عهد و پيمان

اى يزدان توئى ملجأ و پناه راسخان

\* ص39 \*

اى منّان توئى مذلّ بيخردان و منتقم از متزلزلان

ع ع

# **هو اللّه** اى بندهٴ ديرين يزدانى چه نويسم که در اين

گوشهٴ تنهائى مونس و انيسم چشم اشکبار و همدم

و قرينم ياد دوستان آزاد و ابرار هر شام

جزع و فزع نمايم و هر بامداد فرياد و مناجات

که اى پروردگار اى کردگار مهربان بندگانت

در اطراف و اکناف متفرّق و متشتّت و پريشان

سرگردان بيسر و سامان در هر نفسى در دامى

\* ص40 \*

گرفتار و در هر يومى در بومى سرگردان بياد

تو دلخوشند و بنار محبّتت در آتش

سرگشتهٴ کوى توأند و آشفتهٴ روى و موى تو

عنايتى کن مرحمتى نما که کل در ظلّ ممدود و سايهٴ

خيمهٴ محمود در تحت لوآء مقصود مجتمع گردند و بر

اَرائک و سُرُر متقابلين جالس گردند و از

کأس موهبت نوشند و از صهبآء عنايت

سرمست گردند توئى قادر و توانا اى پروردگار

اين سراجهاى روشن را از ارياح امتحان و

\* ص41 \*

افتتان محافظت فرما و اين طيور بال و پر

شکسته را در حديقهٴ فضل آشيانه بخش

اين بى نصيبان را نصيب ده و اين درماندگان را

درمانى عنايت کن توئى کريم توئى رحيم

توئى عليم ع ع

# **هو اللّه** اى مهربان جانان همهٴ اعضا و اجزايم بزبان

ملکوتى بشکر و ستايشت ناطق و به نياز

و نيايشت پرداخته در بُن هر موئى هوئى زنم

\* ص42 \*

در سر هر کوئى نعره ئى برآرم جانم فداى هر

بندهٴ ديرينت هَستِيَمْ قربان آن نداى شيرينت

چون از مشاهدهٴ بصر در عالم ناسوت محروم

نمودى از ادراک بصيرت در جهان ملکوت

مأيوس مفرما توئى بخشنده و مهربان ع ع

هُوالأبهى اى پروردگار اى مهربان اين دوستان

معتکف آستانند و اين ياران از حرارت

محبّتت شعلهٴ سوزان بياد تو چون بحر مواجند

\* ص43 \*

و در انجمن توحيد چون سراج وهّاج هريک

موجى در بحر عنايتند و هريک درجى از لئالى

هدايت در سحرگاه بادلى آگاه بگريند و بزارند

و در شبگانگاه بياد جمالت بخوابند و بيارامند

توئى بخشنده و مهربان و توئى پاينده و

رحمن اى بى نياز مردگان را بيامرز و

بازماندگان را بنواز درماندگان را درمان شو

و آزادگان را پناه و امان از قصور در گذر

و ذنوب ببخشا تو سّتارى تو آمرزگار والبهآء عليکم ع ع

\* ص44 \*

# **هُوالأبهى** اى مهربان يزدان من اين تنها را

جان ببخش و بجانان برسان و از زندان برهان

و بايوان آسمان درآر جهان خاک تنگ است

بعالم پاک بيرنگ پرواز ده و عالم ترابى

ظلمانيست بجهان نورانى طيران بخش

امکان نقص صرف و نيستى محض است از کمال

وجوب مطلق جلوه و فيض بخش پستى را بلندى ده

و مستمندى را ارجمندى عنايت فرما تودهٴ غبرا را

جنّت اعلى کن و گلشن دلها را حديقهٴ ابهى فرما

\* ص45 \*

بيهوشان را هوشى ده و خفتگان را بيدار نما و

غافلان را هوشيار کن و محرومان را محرم اسرار

نما و مجرمان را مظهر غفران کن و مأيوسان را

اميدوار نما قرن عظيمت را بعنايت قديمت

مزيّن کن توئى مقتدر و توانا توئى عالم و بينا ع ع

اللّه ابهى اى منجذبان جمال ابهى در هويّت قلب بحور

محبّت ياران پر موج و هيجان و از صهباى

مودّت دوستان پر نشئه و سکران

\* ص46 \*

آنى نميگدزد مگر آنکه بخاطر آئيد و دمى نميرود

مگر انکه ياد شويد در آستان مقدّس بکمال

تضرّع و ابتهال نياز ميشود که اى قوّى قدير

کل در قبضهٴ قدرت اسيريم تو مجير تو دستگير

عنايتى کن موهبتى فرما ابواب فضل بگشا

و نظر الطاف افکن نسيم جانبخش بفرست

دلهاى مشتاق را زنده کن ديده ها را روشن

کن و ساحت دلها را رشگ گلزار و

چمن نما بشارت بارٴواح ده و مسرّت

\* ص47 \*

بجانها بخش قوّت قديمه ظاهر نما و قدرت

عظيمه باهر طيور نفوس را در هواى ديگر پرواز

ده و محرمان ناسوت را بأسرار ملکوت

دمساز کن قدم ثابت بخش قلب راسخ

عطا فرما ما گنه کاريم تو آمرزگار ما بندگانيم

تو پروردگار بيسر و سامانيم تو ملجأ و پناه

بر نشر نفحاتت تأييد کن بر اعلاء کلماتت

توفيق بخش بيسران را سروران کن بينوايان را

گنج روان بخش ناتوانان را توانائى بخش

\* ص48 \*

و ضعيفان را قوّت آسمانى ده توئى پروردگار

توئى آمرزگار توئى داور کردگار

اى ياران اين مناجات را بکمال تضرّع و

ابتهال بدرگاه مليک ملکوت جلال بخوانيد

و طلب تأييد کنيد اميد از فضل قديم

و روح جديد ربّ مجيد آن است که اين

مسئول مستجاب گردد ع ع

# **هُوالمشفق الکريم** الهى الهى تو بينا و آگاهى که ملجائى و پناهى جز

\* ص49 \*

تو نجسته و نجويم و بغير از سبيل محبّتت راهى

نه پيموده و نپويم در شبان تيرهٴ نا اميدى

ديده ام بصبح اميد الطاف بينهايتت روشن

و باز و در سحرگاهى اين جان و دل پژمرده

بياد جمال و کمالت خرّم و دمساز هر قطره ئى

که بعواطف رحمانيّتت موفّق بحريست بيکران

و هر ذرّه ئى که بپرتو انوار عنايتت مؤيّد

آفتابيست درخشنده و تابان پس اى

پاک يزدان من اين بندهٴ پر شور و شيدا را

\* ص50 \*

در پناه خود پناهى ده و بر دوستى خويش

در عالم هستى ثابت و مستقيم بدار و اين مرغ

بى پرو بال را در آشيان رحمانى خود و بر

شاخسار روحانى خويش مسکن و مأوائى

عطا فرما ع ع

# **هو اللّه** اى پروردگار اين دوستانت را در

بوستان عنايت و گلستان موهبت

در کنار جويبار احديّت سروهاى پر نضارت

\* ص51 \*

و طراوت فرما و اين اختران نوراني را در خاور رحمانى

روشن و درخشان نما و اين تشنگان باديهٴ هجران را

بر بحر بى پايان وارد کن و اين گمگشتگان صحراى

اشتياق را بوثاق نور آفاق درآر تا در ظلّ

کلمهٴ توحيد بتمجيد تو مشغول گردند و در انجمن امکان

سرمست جام تو شوند و در بزم الست هريک

قدحى بدست گيرد و رقص کنان و پاکوبان در

وجد و سرور آيد و در شوق و شور نغمه آغاز

کند که محيّر عقول و شعور گردد اى يار مهربان

\* ص52 \*

اى پاک يزدان عنايتى نما موهبتى عطا فرما

احسانى کن تأييدى ده توفيقى بخش تا بآنچه

رضاى مبارک است موفّق گرديم و مؤيّد شويم

توئى مقتدر و توانا و مؤيّد و دانا ع ع

# **هو الأبهى** اى پروردگار مستمندانيم مرحمتى کن و فقيرانيم

از بحر غنا نصيبى بخش محتاجيم علاجى ده ذليلانيم

عزّتى ببخش جميع طيور و وحوش از خوان نعمتت

روزى خوار و جميع کائنات از فيض عنايتت

\* ص53 \*

بهره بردار اين ضعيف را از فيض جليل محروم مفرما

و اين ناتوان را از توانائى خويش عنايتى بخش

رزق يومى را رايگان ده و معيشت ضروري را

برکتى احسان فرما تا مستغنى از دون تو گرديم

و بکلّى بياد تو افتيم راه تو پوئيم روى تو جوئيم

راز تو گوئيم توئى تواناى مهربان و توئى رازق

عالم انسان و عليک التّحية والثّنآء ع ع

# **هو الأبهى** اى خداوند بى نياز اين دلها را براز خويش

\* ص54 \*

دمساز کن و از بيگانه و خويش بى نياز فرما

از جام صبوحى در صبح احديّت بنوشان و از

جام الست سرمست نما اين بندگان واله

و شيداى توأند و اين مشتاقان آشفته و

پريشان تو سرگشتهٴ کوى توأند و پر جذبه

در روى تو و گلّهٴ آهوى تو در بيابان

هجران سرگشته و سرگردان هستيم و در وادى

حرمان پريشان بدرقهٴ عنايت بفرست

و پيک هدايت تا بوئى از کوى تو بمشام

\* ص55 \*

در آيد و پرتوى از رويت در کلبهٴ احزان اين

حسرت زدگان افتد ظلمت ديجور بنور تبديل

گردد و گلخن حرمان گلشن احسان گردد توئى

توانا و بينا و شنوا ع ع

# **هو اللّه** اى خداوند تو آگاهى و دانا و بينا که آنى

فراغت از ياد يارانت ندارم و بدون ذکر

ايشان نفسى بر نيارم و بجز لقايشان آرزوئى

ندارم محبتّشان راحت جان است و

\* ص56 \*

لقايشان مسرّت وجدان اي خداوند شکر

تو را که ياران ارجمند را هوشمند فرمودى و

هر مستمند را از کنز هدايت بهره مند کردى

مواهب بيکران مبذول داشتی و

بخشش بيپايان شايان فرمودى هدايت

کبرى رايگان بخشيدى و موهبت

عظمى ارزان نمودى پس اين ياران را

در ملکوتت بزرگوار فرما و با يکديگر رؤف

و مهربان فرما تا هريک بجهت ديگرى

\* ص57 \*

جانفشانى نمايد و گوهر افشانى کند و بميدان

قربانى شتابد فيض رحمانى يابد و مواهب

آسمانى جويد و عليکم التّحيةّ و الّثنآء ع ع

# **هو اللّه** پاک يزدانا کل گنه کاريم و تو آمرزگار

جميع جامع عيوبيم و تو کاشف کروب

گناه اين عاصيان را در لوح محفوظ ثبت

مفرما و از رقّ منشور محو کن نظر باستحقاق

و استعداد مفرما و بآنچه شايان آستان

\* ص58 \*

رحمانيّت است معامله فرما غفران صفت جليل است

و عفو و صفح از اعظم نعوت ان خداوند مجيد پس

گناه اين بيچارگان را ببخش و از قصور اين عاصيان

درگذر ذنب اينعبد اعظم ذنوب و گناه

اين بى پناه بزرگتر از کوه پر شکوه اوّل

قصور اين بيسر و سامان را ببخش پس گناه هر عاصى

نادان توئى بخشنده و مهربان و توئى آمرزنده و مستعان

ع ع

# **هو اللّه** اى پروردگار اين دوستان ياران تواند

\* ص59 \*

و اين جمع عاشقان پريشان تو ملجأى جز

پناه تو ندارند و مأمنى بغير از بارگاه تو نجويند

پس مدد فرما و عنايت و نصرت فرما و هدايت

و بآنچه رضاى خودت است دلالت کن

و بر امرت مستقيم و استوار بدار

بيچارگانيم آوارگانيم درماندگانيم افسردگانيم

پژمردگانيم جانى ببخش و روانى بده

درى بگشا گشايشى بنما سر و سامانى بخش

درد را درمانى بنما زخم را مرهمى کن و زهر را

\* ص60 \*

شکرّى نما ظلمات را انوار کن و زحمات را

راحت آشکار جز تو ندانيم جز تو نجوئيم

جز نامت نگوئيم جز در باديهٴ محبّت نپوئيم

مرحمت فرما عنايت کن هدايت بخش

انکّ انت القويّ القدير ع ع

# **هو اللّه** اى يزدانِ مهربانم قصورم چوق و

عملِ مبرورم يوق گنه کارم بد کردارم

غمگينم بى تمکينم بيچاره يم آواره يم گرفتارم

\* ص61 \*

ستمگارَمْ سَنْ غفور سَنْ سَنْ غيور سَن

سَنْ صبور سنْ سَن کاشف ظلام ديجور سَن

الهى فضل ايله لطف ايله کرم ايله رحمتله

معامله ايله گوگلّرى شادايله جانلرى

آزادايله احساننى مزداد ايله ع ع

# **هُواللّه** اى يزدان مهربان و بخشنده و درخشندهٴ

زمين و آسمان ما جمعيم پريشان تو مستمنديم

درويشان تو آوارگانيم بيچارگان و افتادگانيم

\* ص62 \*

آشفتگان افسردگانيم پژمردگان دردمنديم

درمانى بخش رنجوريم دوائى عنايت کن

افسرده ايم شعله ئى ده پژمرده ايم لمعه ئى

بيفشان بيگانه ايم آشنا کن پروانه ايم

پرسوختهٴ شمع وفا فرما تشنه ايم و بخون

دل اغشته چشمهٴ خوشگوار برسان و از

آب حيات بنوشان ولوله در شهر انداز

و آشوبى در آفاق افکن تا دلها حيران تو

گردد و جانها قربان تو ع ع

\* ص63 \*

هُواللّه اى پروردگار آمرزگارى و

اى کردگار بزرگوارى پس ياران مشتاق را

بهره ئى از اشراق ده و عشّاق روى خويش را

پرتوى از دلبر آفاق بخش اوراگان باديهٴ

هجران را بحريم وصال درآر و گمگشتگان

صحراي فراق را محرم حرم وصال كن

عاشقان را از حرمان نجات ده و آشفتگان را

در بزم قرب سر و سامان بخش صامتان را

ناطق کن و قانطان را اميداوار فرما

\* ص64 \*

بيگانگان را اشنا کن و محرومان را محرم راز

فرما مخمودان را برافروز و منجمدان را بنار

محبّتت بسوز طريق هدى بنما و ابواب

ملکوت ابهى بگشا بنيان حسد و بغضا

برانداز ايوان محبّت و وفا برافراز

و بيچارگان را چاره ساز اي دلبر مهربان

هر بينوائى سرگشتهٴ کوى تو و هر مرغ

بى پر و بالى گرفتار موى تو و هر سرگشته

و سرگردانى ناظر بسوى تو و هر سوخته

\* ص65 \*

دلى تشنهٴ جوى تو و جهانيان هرچند غافلند

ولى بجان در گفتگوى تو ندانند و نشناسند

نجويند و نپويند ولى مستحقّ الطافند و سزاوار

عنايت و اعطاف اي کريم نظر باستعداد

هر سقيم مفرما بفضل عميم معامله کن و بنور

مبين هدايت فرما ياران خويش را ياورى

کن و عاشقان ملکوت جمال را بشارت

وصال ده و دردمندان عشق را درمان

دل و جان بخش هريک را بر خدمت

\* ص66 \*

آستانت موفّق کن و در زمرهٴ راستان

درآر و از دوستان راستان کن

توئى مقتدر و توانا و توئى بخشنده و درخشنده

و تابان ع ع

# **هُواللّه** اى پروردگار اين جمع را شمع

روشن فرما و نفوس را تأييد کن رويها را

نورانى نما و خويها را گلزار و گلشن فرما جانها را

بنفثات قدس زنده کن و نفوس را بهدايت

کبري نفيس فرما بخشش آسمانى مبذول کن

\* ص67 \*

و موهبت رحمانى شايان فرما و در کهف

حفظ و حمايت خويش محفوظ و مصون دار

الطاف بى پايان شامل کن و عنايات مخصوصه

کامل فرما توئى دهنده و بخشنده و دانا

ع ع

# **هُواللّه** خداوند مهربانا کودکانيم بينوا و طفلانيم در نهايت

فقر و فنا ولى سبزهٴ جويبار توئيم و نهالهاى

پرشکوفهٴ بهار تو از رشحات سحاب رحمت

طراوتى بخش و از حرارت آفتاب موهبت

\* ص68 \*

نشو و نما احسان فرما از نسيم حدائق حقائق

لطافتى عنايت کن و در بوستان معارف

درختان پر برگ و بار فرما در افق سعادت

ابدى نجوم ساطع الأنوار کن و در انجمن عالم انسانى

چراغهاى نورانى فرما پروردگارا اگر بنوازى

هريک شهباز اوج عرفان گرديم و اگر بگذارى

بگدازيم و بضرر و زيان گرفتار شويم هرچه

هستيم از توئيم و بدرگاهت پناه آريم

توئى دهنده و بخشنده و توانا ع ع

\* ص69 \*

# **بنام يزدان مهربان پاک** يزدانا خاک ايران را از آغاز مشگبيز

فرمودى و شورانگيز و دانش خيز و گوهر ريز

از خاورش همواره خورشيدت نورافشان

و در باخترش ماه تابان نمايان کشورش مهر

پرور و دشت بهشت آسايش پر گُل و گياه

جانپرور و کُهسارش پراز ميوهٴ تازه و تر

و چمنزارش رشگ باغ بهشت هوشش پيغام

سروش و جوشش چون درياى ژرف پُر

\* ص70 \*

خروش روزگارى بود که آتش دانشش

خاموش شد و اختر بزرگواريش پنهان در زير

روپوش باد بهارش خزان شد و گلزار

دلربايش خارزار چشمهٴ شيرينش شور گشت

و بزرگان نازنينش آواره و دربدر هر کشور دور

پرتوش تاريک شد و رودش آب

باريک تا آنکه درياى بخششت بجوش آمد

و آفتاب دهش در دميد بهار تازه رسيد

و باد جانپرور وزيد و ابر بهمن باريد و پرتو

\* ص71 \*

آن مهرپرور تابيد کشور بجنبيد و خاکدان

گلستان شد و خاک سياه رشگ

بوستان گشت جهان جهانى تازه شد و

آوازه بلند گشت دشت و کُهسار سبز و خرّم شد

و مرغان چمن بترانه و آهنگ همدم شدند

هنگام شادمانيست پيغام آسمانيست

بنگاه جاودانيست بيدار شو بيدار شو

اى پروردگار بزرگوار حال انجمنى فراهم شده

و گروهى همداستان گشته که بجان بکوشند

\* ص72 \*

تا از باران بخششت بهره بياران دهند و

کودکان خورد را به نيروى پرورشت در آغوش

هوش پرورده رشگ دانشمندان نمايند

آئين آسمانى بياموزند و بخشش يزدانى آشکار

کنند پس اى پروردگار مهربان تو پشت و

پناه باش و نيروى بازو بخش تا بآرزوى

خويش رسند و از کم و بيش در گذرند و

آن مرز و بوم را چون نمونهٴ جهان بالا

نمايند ع ع

\* ص73 \*

# **هُواللّه** اي دلبر آفاق و اى معشوق هر بندهٴ مشتاق

اين نفوس بفضل و موهبت نفيسند و اين

اشخاص اهل اخلاص هريک ماهى تشنه

لبند و در غايت عطش آرزوى درياى تو

نمايند و مرغان چمنستان هدايتند و به تسبيح

و تهليل تو پردازند مشتاقان روى

دلجوى توأند و مفتونان خُلق و خوى تو

و شب و روز بجان و دل در جستجوى تو

\* ص74 \*

و در آرزوى وصول شهر و کوى تو دلبرا

دلها را بربا دلدارا بأميد وصال نوازش

نما دلنشينا برجاى وصال کام آنان را

شيرين فرما کل را سرمست بادهٴ سرور کن

و از جذب و شوق و وله و شور نصيب

موفور بخش دلها خرّم کن و جانها بجانان

رسان هرچند اين جهانند بجهان ديگر آگاه

فرما و از نسيم گلشن ملکوت ابهي مشامها معطّر

فرما قوّت آسمانى بخش و قدرت ربّانى ده

\* ص75 \*

نطق فصيح عنايت کن و بيان بليغ بياموز

تا هريک در اين گلستان الهى مانند طيور آسمانى

گلبانگ حقائق و معانى زنند و آهنگ

معنوى بلند نمايند اي خداى مهربان اين

موهبت ارزان فرما و اين عنايت شايان و

رايگان کن توئى مستعان و توئى منّان

لااله الّا انت الّربّ المعطى الکريم العزيز الوهّاب ع ع

# **هُواللّه** خداوند مهربانا کريما رحيما اين جمع را بشمع

\* ص76 \*

محبّت روشن نما و اين نفوس را بنفثات

روح القدس زنده کن انوار آسمانى ببخش

و موهبت کبرى مبذول دار تأييدات

غيبيّه برسان و مکاشفات روحانيّه

ارزان فرما ديده ها را بنور هدى روشن کن

و دلها را بفيوضات نامتناهى غبطهٴ گلشن نما

ارواح را بشارت کبرى ده و نفوس را بموهبت

عظمى مفتخر نما اى پروردگار فقيرانيم گنج

ملکوت ارزانى نما ذليلانيم در ملکوت عزيز فرما

\* ص77 \*

بيسر و سامانيم در پناهت ملجأ و مأوى ده

طالبانيم بألطاف بيپايان رهبرى نما ساکتانيم

نطق فصيح بخش بى قوتّيم قدرت ملکوت

احسان فرما پروردگارا آمرزگارا خطا

ببخش عطا بده گناه بيامرز ما را آداب

رحمانى بياموز توئى دهنده توئى بخشنده

توئى مهربان ع ع

# **هُواللّه** رحمانا رحيما کريما شرق و غرب از انوار مشرق

\* ص78 \*

جمال منوّر است و مشام روحانيان از نفحات

قدست معطّر خداوندا بندگان را در ظلّ عنايت

پناه ده نادانان را بر اسرار حقيقت آگاه کن

بيچارگان را ملجائى بخش و آوارگان را سر و سامانى

ده دلهاى شکسته را مسرور کن و مرغان

بال شکسته را پرواز ده تشنگاه را از

سلسبيل عنايت بنوشان و فقيران را از گنج

ملکوت مستغنى فرما طفلان را در مهد عنايت

پرورش ده تا ببلوغ برسند مريضان را

\* ص79 \*

بدرمان آسمانى درمان فرما تا صحّت و عافيت يابند

خداوندا کوران را بينا کن و کران را شنوا نما

مردگان را زنده کن و پژمردگان را تر و تازه فرما

نوميدان را اميدوار کن و محرومان را بهر عطائى

سزاوار فرما توئى بخشنده توئى دهنده

و توئى مهربان اى پروردگار هرچند ضعيفيم

ولى تو قوى هستى و هرچند فقيريم تو غنى هستى

و هرچند ذليليم تو عزيز هستى پس نظر بفقر و ضعف

مفرما بلکه بآنچه مقتضاى غناى مطلق و قوّت

\* ص80 \*

و قدرت تست ارزانى کن توئى رحيم توئى

رحمن توئى بخشنده توئى مهربان

ع ع

# **هُواللّه** پروردگارا يزدانا مهربانا اين بندهٴ تو از

اقصى بلاد شرق بغرب شتافت که شايد

از نفحات عناياتت مشامهاى اين نفوس

معطّر شود نسيم گلشن هدايت براين

ممالک بوزد نفوس استعداد الطاف

تو يابند قلوب مستبشر ببشارات تو گردند

\* ص81 \*

ديده ها مشاهدهٴ نور حقيقت نمايد گوشها از نداى

ملکوت بهره و نصيب گيرد اى پروردگار

دلها را روشن کن اي خداوند مهربان

قلوب را رشگ گلزار و گلشن فرما اي محبوب

بيهمتا نفحات عنايت بوزان انوار

احسان تابان کن تا دلها پاک و پاکيزه شود

از تأييدات تو بهره و نصيب گيرد

اين جمع راه تو پويند راز تو جويند روى

تو بينند خوى تو گيرند اى پروردگار

\* ص82 \*

الطاف بيپايان ارزان فرما گنج هدايت

رايگان کن تا اين بيچارگان چاره يابند

توئى مهربان توئى بخشنده توئى دانا و توانا

ع ع

# **هُواللّه** پروردگارا آمرزگارا اين بندگانرا پناه

توئى واقف اسرار و آگاه توئى جميع

ما عاجزيم و تو مقتدر و توانا جميع ما گنه

کاريم و توئى غافرالّذنوب و رحيم و رحمن

خطآء ما بسيار است ولى بحر رحمت تو

\* ص83 \*

بيپايان عجز ما بسيار است ولکن تأييد

و توفيق تو آشکار پس تأييد ده و توفيق بخش

و ما را بآنچه سزاوار درگاه تست موّفق نما دلها را

روشن کن و چشمها را بينا نما و گوشها را

شنوا کن مردگان را زنده فرما و مريضان را

شفا بخش فقيران را غنى نما و خائفان را امنيّت

بخش و ما را در ملکوت خويش قبول نما

و بنور هدايت روشن کن توئى مقتدر

توئى توانا توئى کريم توئى رحمن و توئى مهربان

ع ع

\* ص84 \*

# **هُواللّه** پروردگارا مهربانا اينجمع توّجه بتو دارند

مناجات بسوى تو نمايند در نهايت تضرّع

بملکوت تو تبتّل کنند و طلب عفو و غفران

نمايند خدايا اين جمع را محترم کن اين

نفوس را مقدّس نما انوار هدايت تابان

کن قلوب را منوّر فرما نفوس را مستبشر کن

جميع را در ملکوت خود داخل فرما و در دو

جهان کامران نما خدايا ما ذليليم عزيز فرما

\* ص85 \*

عاجزيم قدرت عنايت فرما فقيريم از کنز

ملکوت غنى نما عليليم شفا عنايت کن خدايا

برضاى خود دلالت فرما و از شئون نفس

و هوا مقدّس دار خدايا ما را بر محبّت خود

ثابت نما و بر جميع خلق مهربان فرما موفّق

بر خدمت عالم انسانى کن تا بجميع بندگانت

خدمت نمائيم جميع خلقت را دوست داريم

و بجميع بشر مهربان باشيم خدايا توئى مقتدر

توئى رحيم توئى غفور و توئى بزرگوار

ع ع

\* ص86 \*

# **هُواللّه** خداوند مهربانا اين جمع در ظلّ رحمت توأند و

اين نفوس متوجّه بملکوت تو خدايا بندگانيم

کرم عنايت کن فقرائيم از کنز آسمانى بخش

نادانيم بحقائق اشيآء دلالت کن

ضعيفيم قوّت آسمانى رسان فانى هستيم بعالم

بقا درآر محتاجيم و منتظر تأييد تو اگر عنايتت

رسد قطره دريا شود ذرّه آفتاب گردد

اگر از الطافت محروم ماند از هر چيز بى بهره

\* ص87 \*

و نصيب شود پس عنايت کن مرحمت

فرما تا عَلَم وحدت عالم انسانى بلند نمائيم

و نورانيّت آسمانى شرق و غرب را احاطه کند

جميع احزاب متحّد شوند و حيات ابدى جويند

و ترويج وحدت عالم انسانى نمايند و صلح

عمومى انتشار دهند توئى کريم توئى معطى

توئى مهربان ع ع

# **هو اللّه** پاک يزدانا بينائى و شنوا و مقتدرى و

\* ص88 \*

توانا صيت نباء عظيم در جميع اقاليم منتشر

و پرتو شمس حقيقت در کلّ افاق ساطع و باهر

ياران در نهايت روح و ريحان و دوستان

منجذب روى آن مه تابان زبانها بذکرت

همدم و قلوب بنفحات قدست مستبشر

دمبدم رويها همه سوى تو و دلها اسير

کوى تو و جگرها تشنهٴ جوى تو نداى اسم

اعظمت زلزله در آفاق انداخته و قوّت

کلمهٴ اتّمت عَلَم بر شرق و غرب افراخته

\* ص89 \*

مقبلان کل در نهايت تبتلّ و ابتهال و مؤمنان

در کمال تضرّع بملکوت جمال پروردگارا

کل را تأييد فرما و توفيق عطا کن تا سبب

آسايش جهان آفرينش گردند و شرق و

غرب را آرايش بخشند سبب الفت و اتّحاد

عالم گردند و خادم نوع بشر شوند جميع

امم را بجان و دل دوست حقيقى گردند

و کافّهٴ اديان را در نهايت روح و ريحان

يار روحانى شوند ظلمات بيگانگى محو کنند

\* ص90 \*

و آواز يگانگى در جهان منتشر فرمايند خداوندا کل را

در پناه خويش پناه ده و بألطاف بيپايان

شادمان و کامران فرما توئى مقتدر و توانا

و توئى بيننده و شنوا ع ع

# **هو اللّه** پروردگارا اين اطفال را نهالهاى بيهمال

کن و در حديقهٴ ميثاق نشو و نما بخش و

بفيض سحاب ملکوت ابهى طراوت و لطافت

ده مهربانا طفل صغيرم بدخول در ملکوت

\* ص91 \*

کبير فرما در زمينم آسمانى فرما ناسوتيم لاهوتى فرما

ظلمانيم نورانى کن جسمانيم روحانى

نما و مظهر فيوضات نامتناهى فرما توئى مقتدر

و مهربان ع ع

# **هُواللّه** اى پروردگار در کتب وصحف بواسطهٴ انبيا

اخبار فرموده ئى و اسرائيل را بشارت داده ئى

و نويد بخشيده ئى که روزى آيد اسرائيل نوميد

اميدوار گردد و اسير ذلّت کبرى عزّت

\* ص92 \*

ابديّه يابد آنقوم پريشان در ظلّ ربّ الجنود

در ارض مقدسه سر و سامان يابند و از اقاليم

بعيده توجّه بصهيون فرمايند ذليلان عزيز

گردند و مستمندان توانگر شوند گمنامان

نام و نشان يابند و مبغوضان محبوب جهانيان

شوند حال ستايش تو را که روز آن آسايش

آمد و اسباب سرور و شادمانى حاصل شد

اسرائيل عنقريب جليل گردد و اين پريشانى

بجمع مبدّل شود شمس حقيقت طلوع نمود و

\* ص93 \*

پرتو هدايت بر اسرائيل زد تا از راههاى دور

با نهايت سرور بأرض مقدّس ورود يابند

اى پروردگار وعد خويش آشکار کن و سلالهٴ

حضرت خليل را بزرگوار فرما توئى مقتدر و

توانا و توئى بينا و شنوا و دانا ع ع

# **بنام آفريندهٴ توانا** سپاس و ستايش خداوندي را سزاوار

که آفرينش را بتوانائى خود از برهنگى نابودى

رهائى داد و بپوشش زندگى سرافرازى بخشيد

\* ص94 \*

پس گوهر پاک مردم را از ميان آفريدگان بر

گزيد و او را بپوشش بزرگى آرايش

فرمود هرکه زنگ خواهش از آئينهٴ دل

زدود سزاوار اين پوشش يزدانى شد

و خود را از برهنگى نادانى رهائى داد اين

پوشش تن و جان مردمان را بزرگترين

مايهٴ آسايش و پرورش است خوشا

روز انکه بيارى خداوند يکتا از آلايش گيتى

و آنچه در او است رهائى يافت و در سايهٴ درخت

\* ص95 \*

دانائى بياسود آواى هزار دستان که بر

شاخسار دوستى سرايان است بگوش

دوستان رسيد پس فرمان شد که اين

بنده بپاسخ برخى از پرسشها لب گشايد و آنچه

از رازها که نگارش آن شايد آشکار نمايد

در آن نامهٴ دلپسند نگارش رفته بود که کدام

از کيش آوران بر ديگرى برترى دارد

در اينجا خداوند يگانه ميفرمايد ميان پيمبران

جدائى ننهيم چون خواست همه يکى است

\* ص96 \*

و راز همگى يکسان جدائى و برترى ميان

ايشان روانه پيمبر راستگو خود را بنام

پيمبر پيشين خوانده پس چون کسى بنهان

اين گفتار پى نبرد بگفته هاى ناشايسته پردازد

داناى بينا را از گفتهٴ او لغزش پديدار

نشود اگرچه پيدايش ايشان در جهان يکسان

نه و هريک برفتار و کردار جداگانه پديدار

و در ميان خوردى و بزرگى نمودار ولى

ايشان مانند ماه تابان است چنانچه او

\* ص97 \*

هرگاهى بنمايش جداگانه پديدار با انکه هيچ گاهى

او را کاهش و نيستى نه پس دانسته شد که اين

نه بيشى و کمى است ولى جهان ناپايدار شايستهٴ

اينگونه رفتار است چه هرگاه که خداوند

بيمانند پيمبرى را بسوى مردمان فرستاد

بگفتار و رفتارى که سزاوار آنروز بود نمودار

شد خواست يزدان از پديدارى فرستادگان

دو چيز بود نخستين رهانيدن مردمان از

تيرگى نادانى و رهنمائى بروشنائى دانائى

\* ص98 \*

دويم آسايش ايشان و شناختن و دانستن

راههاى آن پيمبران چون

پزشگانند که بپرورش گيتى و کسان آن

پرداخته اند تا بدرمان يگانگى بيمارى بيگانگی را

چاره نمايند در کردار و رفتار پزشگ

جاى گفتار نه زيرا که او بر چگونگى کالبد و

بيماريهاى آن آگاه است و هرگز مرغ

بينش مردمان زمين بفراز آسمان دانش او نرسد

پس اگر رفتار امروز پزشگ را با گذشته

\* ص99 \*

يکسان نه بينند جاى گفتار نه چه که هرروز

بيمار را روشن جداگانه سزاوار و

همچنين پيمبران يزدان هرگاه که جهانرا بخورشيد

تابان دانش درخشان نمودند بهرچه سزاوار

آن روز بود مردم را بسوى خداوند يکتا خواندند

و آنها را از تيرگى نادانى بروشنائى دانائى

راه نمودند پس بايد ديدهٴ مردم دانا بر راز

درون ايشان نگران باشد چه که همگى را خواست

يکى بوده و آن راهنمائى گم گشتگان و

\* ص100 \*

و آسودگى درماندگان است اى ياران

مردمان را آگاهى نه بکوشيد تا همگى را

جامهٴ آگاهى بپوشيد و از بند تيرگى نادانى

رهائى بخشيد باز نگارش رفته بود

که گروهى خود را پيشوا دانسته آنچه بترازوى

دانش سنجند بجاى آورند اگرچه خداوند

بيمانند چراغ خرد را براى مردمان افروخته

و مايهٴ راهنمائى ايشان ساخته ولى هيچکس بى

پرورش بجائى نرسد چنانچه بچّهٴ شيرخوار

\* ص101 \*

اگر پرورش نيابد ناچار بآنچه سزاوار است نرسد

خداوندگار يگانه ميفرمايد هيچ چيز را بيمايهٴ آن

هويدا نگردانيم پس مردم را از پرورش

ناگريز است و او را در بلندى و برترى انجامى

هويدا نه هرچه شتابد برترى يابد و هر

روز او را رَوِشى جداگانه در خور

اى خردمند اگر دانش مردم را اندازهٴ

هويدا ميشد پيروى را سزاوار بود پس بايد

کوشش نمود تا برتر از خود را جُست و بفرمان

\* ص102 \*

او رفتار کرد و چون بترازوى دانش

سنجيده شود کسى را جز فرستادگان

خداوند اين پايگاه بلند نه از اين روست

که دانشوران بگفتهٴ پيمبران گرويده اند و

ايشانرا مايهٴ رهائى و رهنمائى بندگان يافته اند

زيرا که دانش آنها را بيشى و کمى هويدا نه

اگر بخواهيم در اين گفتار سخن گوئيم نامه بستوه

آيد و خامه را تاب نوشتن نماند اگر در

گفتارهاى خردمندان بويژه جالينوس

\* ص103 \*

دانشور انديشه نمائيد راستى اين گفتار آشکار

شود و ديگر در روش آئين داران با

يکديگر نگاشته بودند در فرمان تازه

ميفرمايد با همهٴ آئين داران بيگانگى و

خوشخوئى رفتار کنيد هميشه فرمانهاى

يزدان مردم را براه دوستى و مهربانى

خوانده ولى مردمان برخى از آنرا پيروى

نموده و برخى از آنرا بکنار نهاده اند و

بپندار خود پرداخته از گفتار پروردگار بى

\* ص104 \*

بهره مانده و از هوش گوش مردم دور

شده پس اگر دانايان زمين بديدهٴ بيننده

در گفتار جهان آفرين بنگرند و بهوش و

دانش انديشه نمايند ناچار بنهان آن پى

برده از گفتهاى پريشان ديگران بگذرند

و ديگر پرسش هفتم را خداوند مهربان در

فرمان خود پاسخ فرموده که پارسى آن اين است

بناخواست کسى را در کيش درآوردن روا

نه راستى از کژى جدا شده پس هر که

\* ص105 \*

بيزدان گرويد از ديگران چشم پوشيد بريسمان

پيروى ايزدى از گرداب تيرگى رهائى يافت

و هيچ گاه مردمانرا بناخواست درآوردن در

کيش يزدان روا نبود هرگاه آفتاب

جهانتاب يزدانى گيتى را روشن فرمود

پس از چندى مردمان فرمانهاى ايزدى را

فراموش نمودند و بآنچه سزاوار نيست

رفتار کردند چه اگر امروز کسى از پيروان آئين

پيمبرى باده خورد پيداست که بخواست آن

\* ص106 \*

گوهر پاک نبوده همچنين در همهٴ چيزها بنگريد

برخى فرمانهاى يزدان را نفهميدند و بکارهاى

ناشايسته پرداخته اند ايدوستان

گفته هاى پيشينيان و چگونگى گذشتگان

شايستهٴ اينروز فيروز نيست مردمان را

بيمارى فرا گرفته بکوشيد تا آنها را بآن

درمان که ساختهٴ دست تواناى پزشگ

يزدان است رهائى دهيد

باز در چگونگى کيشها نگارش رفته بود خردمندان

\* ص107 \*

گيتى را چون کالبد مردمان دانسته اند چنانکه

او را پوشش بايد کالبد گيتى را هم پوشش

داد و دانش شايد پس کيش يزدان جامهٴ

اوست هرگاه کهنه شود بجامهٴ تازه او را

بيارايد هرگاهى را روش جداگانه سزاوار

هميشه کيش يزدانى بآنچه شايستهٴ آنروز است

هويدا و آشکار ديگر در گفته هاى آئين داران

گذشته نگاشته بودند دانش ستوده

از اين گفتارهاى بيهوده دورى جويد آفرينندهٴ

\* ص108 \*

يکتا مردم را يکسان آفريده و او را بر همهٴ

آفريدگان بزرگى داده پس بلندى و پستى و

بيشى و کمى بسته بکوشش اوست هرکه

بيشتر کوشد بيشتر رود اميدواريم که از زمين

دل بيارى بارى ژالهٴ بخشش لالهٴ دانش

برويد و مردم را از تيرگى آلايش بشويد

و برخى از پرسشها که در نامه بود زبان خامه

بپاسخ آن دليرى ننمود چه که امروز شايستهٴ

آن نه تازى گويد نه هرچه دانسته گفته آيد

\* ص109 \*

و نه هر گفته گاه آن باشد بخواست خداوند

هرگاه که شايد بنگارش آن پردازيم

ع ع

# **هو الأبهى الأبهى** اى سرور هوشمندان انچه بقلم

مشگين نگاشتى خوانديم و بآستان يزادن

زبان ستايش گشاديم که پرتو خورشيد

آسمانى چنان درخشيد که در دلهاى ياران

سپيده اميد دميد و مژده رسيد

که اى ياران ديرين بجوشيد و بخروشيد

\* ص110 \*

و بگوئيد و بشنويد که يزدان سراپرده پيشينيان را

برافراخت و پرچم فارسيان را بلند نمود

و اختر ايرانيان را روشن کرد خزان گذشت

دى بسرآمد باد بهار رسيد و گلشن مشگبار

دميد تا اسيران سرور گردند و بينوايان

رهبر هر بيسر و سامان سر و سامان جويد و

لانهٴ ويران ايران ايوان کيهان گردد

کلبهٴ دودمان ديرين بهشت برين گردد

و آشيان مرغان اندوهگين گُلگشت

\* ص111 \*

دلنشين پس بايد بپاداش اين بخشش خداوند

آفرينش کوشش نمود تا همهٴ ياران در سرا پردهٴ

يزدان درآيند و بزرگوارى جهان آسمان

رخ بگشايد تا روى زمين ايئينهٴ چرخ برين

گردد و جهان پستى پرتو جهان بالا گيرد

اى يزدان پاک اين بندهٴ ديرين را

اندوهگين مخواه شادمانى آسمانى بخش و

فرّ يزدانى بده ستارهٴ روشن نما

و گل گلشن کن سرور آستان نما و افسر

\* ص112 \*

جهان بالا بر سر نه رويش را بدرخشان و

گوهرش را بيفشان جانشرا مشگبار

کن و دلش را گلزار نما تا بوى خوشش

جان پرور گردد و پرتو رويش افزون

از ماه و اختر توئى مهربان و توئى بخشنده

و توانا اى يار ديرين پرسش چند

نموده بودى پرسش نخست اين بود

که چرا آئين پيمبران دگرگون گردد و رَوِش

و خشوران مانند بوقلمون مهتر اسرائيليان را

\* ص113 \*

رَوِشى بود و اختر عيسويان را تابشى و سرور

تازيان را فرمايشى و مهر سپهر جهان بالا را

آئين و درخششى گفتار و کردار و آئين

و رَوِش و فرمايش هريک ديگرگون بود

اين چه رازيست نهان و پنهان زيرا

بايد فرمايش يزدان بر يک رَوِش باشد

تا بخشش آسمان رخ بگشايد انتهى

بدان که جهان و آنچه در اوست هر دم

ديگرگون گردد و هر نفس تغيير و تبديل جويد

\* ص114 \*

زيرا تغيّر و تبدّل و انتقال از لوازم ذاتيۀ

امکان است و عدل تغّير و تبدّل از خصائص

وجوب لهذا اگر عالم کون را حال بريک

منوال بود لوازم ضروريّه اش نيز يکسان

ميگشت چون تغيّر و تبدّل مقرّر و ثابت

روابط ضروريّه اش را نيز انتقال و تحوّل

واجب مَثَل عالم امکان مَثَل هيکل

انسان است که در طبيعت واحده مداوم نه

بلکه از طبيعتى بطبيعتى ديگر و از مزاجى بمزاجى ديگر

\* ص115 \*

انتقال نمايد و عوارض مختلف گردد و امراض

متنوّع شود لهذا پزشگ دانا و حکيم حاذق

درمان را تغيير دهد و علاج را تبديل نمايد

بديدهٴ بينا ملاحظه کنيد که انسان در شکم مادر

خوانخوار است و در مهد و گهواره شيرخوار

و چون نشو و نما نمايد برخوان نعمت پروردگار

نشيند و از هرگونه طعام تناول نمايد

زمان طفوليّت را حکمى و دم شيرخواري را

رزقى و سنّ بلوغ را اقتضائى و جواني را

\* ص116 \*

قوّت و قدرتى و ضعف و پيري را فتور و

رخاوتى در هر درجه انسان را اقتضائى و

دردش را درمانى و همچنين موسم صيف را

اقتضائى و فصل خزان را خصوصيّتى و موسم

دى را برودتى و وقت بهار را نسيم معطّرى

و شميم معنبرى حکمت کلّيه اقتضاى اين مينمايد

که بتغيير احوال تغيير احکام حاصل گردد و به تبديل

امراض تغيير علاج شود پزشگ دانا هيکل

انسانرا در هر مرض داوئى و در هر دردى درمانى

\* ص117 \*

دهد و اين تغيير و تبديل عين حکمتست زيرا

مقصد اصلى صحّت و عافيت است و چون

علاج را تغيير دهد نادان گويد اين دليل بر نادانى

حکيم است اگر داروى اوّل موافق بود چرا تغيير داد و اگر ناموافق بود چرا

در آغاز تجويز کرد ولى رنجور دانا اذعان نمايد

و بر وجدان بيفزايد و ا ين را بدان که

آئين يزدانى بر دوقسم است قسمى تعلّق

بعالم آب و گِل دارد و قسمى ديگر بجهان جان

و دل اساس آئين روحانى لم يتغيّر و

\* ص118 \*

لم يتبّدل است از آغاز ايجاد تا يوم ميعاد

و تا ابدالأباد بر يک منوال بوده و هست و

آن فضائل عالم انسانيست و آئين حقيقى

دائمى سرمدى يزدانى و روش و فرمايش

ابدى خداوند آفرينش است و قسمى از

آئين تعلّق بجسم دارد و آن بمقتضاى هر

زمانى و هر موسمى و هر درجهٴ در سنّ تبديل و

تغيير يابد و در اين کور عظيم و دور جديد

تفرّعات احکام جسمانى اکثر به بيت عدل راجع

\* ص119 \*

چه اين کور را امتداد عظيم است و اين دور را

فسحت و وسعت و استمرار سرمدى ابدى

و چون تغيّر و تبدّل از خصائص امکان و

لزوم ذاتى اين جهان است لذا احکام

جزئيۀ جسمانى باقتضاى وقت و حال تعيين

و ترتيب خواهد يافت امّا اسّ اساس

آئين يزدان را تغيير و تبديل نبوده و نيست

مثلاً خصائل حميده و فضائل پسنديده

و روش پاکان و کردار بزرگواران و رفتار

\* ص120 \*

نيکوکاران از لوازم آئين يزدان است و

اين ابداً تغيير ننموده و نخواهد نمود امّا احکام

جسمانى البتّه باقتضاى زمان در هر دورى

و کورى تغيير نمايد در اين عهد و عصر که

جهان جهانى تازه گشته و جسم امکان

لطافتى و ملاحتى بى اندازه يافته آيا ممکن است

که احکام پيشينيان بتمامه مجرى گردد لاواللّه

و از اين گذشته اگر در ظهور مظاهر مقدّسه

آئين تازه تأسيس نگردد جهان تجديد نشود

\* ص121 \*

و هيکل عالم در قميص تازه جلوه ننمايد جواب

پرسش ثانى بدان که پيغمبران را از

کتب و صحف مقصود معانى است نه الفاظ

و مراد حقيقت است نه مجاز مادّه است

نه صورت گوهر است نه صدف

آن حقيقت معانى کليّه که رهبر پيغمبران است

يکى است و آن دستور العمل کلّ لهذا

فى الحقيقه هر پيغمبرى بر اسرار جميع پيغمبران

مطلّع ولو بظاهر کتاب او را نديده و سخن

\* ص122 \*

او را نشنيده و آئين جسمانى او را نسنجيده و

زيرا رَوِش و سلوک و اسرار و حقائق و آئين

روحانى کل يکيست پرسش سوّم در

خصوص تجهيز و تکفين نفوس متصاعدهٴ الى اللّه

سؤال نموديد که در کتب سماويّه مختلف نازل

کدام يک بهتر است و کدام يک درست

و صحيح آئين پسين ناسخ آئين پيشين است

و چون بديدهٴ بينا نظر فرمائيد ملاحظه مى کنيد

که چنين است و امّا سؤال چهارم

\* ص123 \*

سؤال نموده بوديد که ارواح بعداز صعود و اجسام

درچه مقامى قرار خواهند يافت بدان که

روح از حقائق مجردّه است و حقيقت مجردّه

مقدّس از زمان و مکان است زيرا

زمان و مکان از لوازم حقائق جسمانيّه و متحيّزه است

حقيقت مجردّه را چه زمانى و چه مکانى جسم و

جسمانى نيست تا از براى او مکانى تعيين کنيم

لامکان است نه امکان جان است

نه تن لطيفهٴ الهيّه است نه کثيفهٴ جسمانيّه

\* ص124 \*

نور است نه ظلمت جان است نه جسد

از عالم يزدان است نه کيهان مکانش

مقدّس از امکنه و مقامش منزه از مقامات

بلند است و مرتفع متعالى است و ممتنع

کاخ عظمتش را ايوان کيوان زندان است

و قصر مشيد متعاليش را چرخ برين اسفل

زمين و امّا جسد آلتى است از براى

روح زيرا متحرّک و مرتکب و مکتسب

و مسئ و محسن روح است نه جسد گنهکارى

\* ص125 \*

و ستمکارى و خوشخوئى و نيکوئى منبعث

از جان و روان است نه تن ناتوان

لهذا همچنانکه عذاب و عقاب و سرور

و اندوه و حزن و طرب از احساسات

روح است کذلک پادش و ثواب

و عقاب و جزأ و مکافات که از نتائج

اعمال حاصل راجع بروح است نه جسد

هيچ شمشيرى بجهت کشتن بيگناهى مؤاخذه

نگردد و هيچ تيرى بجهت زخم اسيرى معاقبه

\* ص126 \*

نشود چه که آلت است نه فاعل محکوم است

نه حاکم مقهور است نه قاهر والبهآء عليک ع ع

# **هو الأبهى الأبهى** اى بهمن از خداه بخواه که چون ابر بهمن

گوهرفشان گردى و چون صحن چمن

گلشن يزدان شوى و گل و ريحان

بپرورى نظر عنايت از ملکوت احديّت

شامل و درياى عطا پر موج و مقدّس

از ساحل نامه ات خوانده شد و

\* ص127 \*

مضمون معلوم گرديد در خصوص نامهاى

پيغمبران سؤال فرموده بوديد که باوجود

کثرت انبيآء در قرآن معدودى قليل عبارت

از هشت نفر مذکور حتّى حضرت مه آباد و

زردشت مذکور نه و حکمت اين چه چيز است

بدان که در قرآن بيست و هشت پيغمبر بظاهر

مذکور ولى فى الحقيقه کل مرموز زيرا

از براى مظاهر مقدّسه دو مقام است

مقام توحيد و مقام تحديد در مقام توحيد

\* ص128 \*

حقيقت واحده هستند در اين مقام مى

فرمايد لانُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ مثَلَش

مَثَل شمس است هرچند مطالع و مشارق

متعدّد است ولکن شمس واحد است

که مشرق و لائح از کلّ است در اينمقام

ذکر هر يک از انبيا ذکر کلّ است نام

احمد نام جمله انبياست و مقام ديگر

مقام تحديد است و آن بحسب مراتب

و شئون مظاهر مقدّسه است در

\* ص129 \*

ميفرمايد تِلْکَ الّرُسُلُ فَضَلّنا بَعُضهُم

عَلى بَعضٍ مَثَل اينمقام مَثل بروج است

که آفتاب را در هريک از آن تأثيرى خاص

و درجاتى از حرارت مختلف است

چنانکه آفتاب را در برج اسد نهايت حرارت

حاصل و در برج دلو و حوت حرارت

معتدل پس معلوم شد که ذکر بعضى از انبيا

عبارت از ذکر کلّ است در اين مقام

چيزى بخاطر رسد که مادام چنين است چرا

\* ص130 \*

کفايت بذکر يک نفس از انبيا نشد و بس

حکمت ذکر بيست و هشت چه چيز است

اين معلوم است که نظر بحکمتهاى بالغهٴ الهى

در زمان ختمى مآب روحى له الفدآء وقوعاتى

دست ميداد و بمقتضاى وقت و اقتضاى

حال وقوعات پيغمبران سلف نازل ميشد

و بيان ميگشت لهذا ذکر بعضى از پيغمبران

و وقوعات ايّامشان نظر بحکمت بالغه در قرآن

عظيم شد و چون مقام نبوّت مقام افاضه

\* ص131 \*

و استفاضه است و در عالم خارج مثال

مجسّمش کوکب قمر مکرّم است و ماه را در

دور فلکى بيست و هشت خانه محقّق امّا

حضرت مه آباد و حضرت زردشت در

قرآن تلويحاً مذکورند و نفسى تا بحال پى

نبرده چنانچه اصحاب رَسْ و انبيآئشان

ذکر نموده و اين رس رود ارس است

و اين پيغمبران ذيشأن متعدّد بودند

از جمله حضرت مه آباد و حضرت

\* ص132 \*

زردشت بود والبهآء عليک ع ع

# **هو اللّه** اى ياران عزيزان هر فردى از افراد

انسانى چون از خاور زندگانى در جهان

هستى سر برآورد ناچار روزى در

باختر نيستى متوارى گردد از آغاز ولادت

نشو و نما کند و از پستان زندگانى

شير نوشين نوشد و در آغوش

ناز و نعمت پرورده گردد تا بدرجهٴ بلوغ

\* ص133 \*

رسد و نهال آسا برگ و شکوفه نمايد باروَرْ

گردد ثمر لطيف بخشد روز بروز ترقّى کند

تا بدرجهٴ کمال رسد پس از آن رو بانحطاط

نهد روز بروز قوی بتحليل رود تا درخت

کهنه گردد و از بار و بر بى بهره ماند نهايت

بکلّى طراوت و لطافت زائل شود و

افسردگى و پژمردگى رخ دهد بيفائده

شود بدرجهٴ رسد که ديگر اميد نشو و نما و

طراوت و لطافت نماند حال بايد دهقان

\* ص134 \*

حقيقى تخم همان درخت را در بوستان بيفشاند

تا دوباره برويد و نشو و نما کند و نهال

بيهمال شود و در نهايت تازگى و برازندگى

و آزادگى پرورش يابد و ببخشش جهان

آفرينش در غايت لطافت و ملاحت و

حلاوت دوباره رونق قديم و برکت

ديرين حاصل نمايد دهقان دانا چنين

مجرى نمايد امّا دهقان نادان بکوشد

که آندرخت کهن را دوباره بنشو و نما آرد

\* ص135 \*

و اين ممتنع و محال حال درختان مبارکى

چند در ايّام سلف در اين گلشن هستى و بوستان

بخشش الهى نشو و نما نمودند تا کمالات

خويش را در چمنستان حقيقت بنمودند و الطاف

و بخشش ايزدى جلوه نمود و آنچه بايد و شايد

از تأثيرات حقيقى و فضائل عالم انسانى

ظاهر و عيان نمود درخت تنومند شد و

شاخها امتداد يافت و بر جهان آفرينش

سايه افکند و طوائف و ملل در ظلّ ممدود

\* ص136 \*

آسايش يافتند و از فواکه طيّبهٴ آن پرورش

جُستند تا انکه دور حيات منتهى شد تجديد

لازم گشت نهال ديگر از همان شجرهٴ مبارکه

آغاز نشو و نما نمود حال اين درخت آسمانى

و شجرهٴ رحمانى نتائج آن درختان فرخندهٴ آسمانيست

که در نهايت طراوت و لطافت و ملاحت

و فيض و برکت در نشو و نماست و آناً

فآناً فروع ممتّد نمايد و بار و برش بخشش

آسمانى و موهبت رحمانى و کمالات

\* ص137 \*

انسانى و اثار قدرت سبحانيست اين

نهال همان شجر است ولى نادانان گمان کنند

که درختى ديگر است و ثمرى ديگر بيگانه است

نه شجرهٴ الطاف خداوند يگانه اين سهو و خطا

جهالت است سفاهت است عدم درايتست

بى نصيبى است محروميست منفورى است

معزوريست بارى مقصود اينست که الحمدللّه

در گلشن آمال پارسيان نهال بيهمال در

نهايت قوّت و قدرت از رشحات

\* ص138 \*

سحاب موهبت و حرارت شمس حقيقت

و هبوب نسائم عزّت ابديّة در نشو و نماست

فيض ابدى و بخشش آسمانى اين نهال را

دوباره در ايران انبات فرمود شايان

شکرانيّت است سزاوار ممنونيّت است

لائق حمد و ثناى حضرت احديّت است

پارسيان را کوکب لامع آمال هزار سال

در باختر افول متوارى بود الحمدللّه از خاور

عزّت آسمانى در نهايت لمعان درخشنده

\* ص139 \*

و تابان گرديد دور جديد رسيد حيات

تازه حاصل شد آن بهار روحانى که از هزار

سال تا بحال منتقل بمواسم تابستان و خزان

و زمستان گرديده بود دوباره آن بهار

در نهايت طراوت و لطافت با سپاه

بخشش خداوند آفرينش در دشت و صحراى

ايران خيمه برافراخت و نهايت آمال و

آرزوى پارسيان حاصل گشت کو

آن بلبلان سخن گو کو آن مرغان چمن نيکخو

\* ص140 \*

کو آن تذروان گلشن ايزدى کو آن طوطيان

شکّر شکن پارسى الحمدللّه اندک اندک پى

بگلشن بردند و در اين شاخسار آهنگ

آواز و شهناز نمودند اميد چنان است

که غلغله در زمين و آسمان اندازند و ولوله

باؤج اعلى رسانند و زلزله در ارکان سائر

اقاليم افکنند تا عزّ ت ابديّهٴ ياران نياکان

در بازماندگان ظاهر و آشکار گردد و سرورى

پيشدادانيان[[2]](#footnote-2) در دودمان کيانيان آشکار

\* ص141 \*

و عيان شود پس اى ياران پارسيان

هنگام شادمانى است و دم کامرانى و دور

رحمانى و بخشش آسمانى خوشا بعزيزانى

که از بادهٴ موهبت الهى سرمست شوند و

قدح بدست گيرند و رقص کنان و پاکوبان

و کف زنان در اين ميدان بشکرانهٴ خداوند

يگانه پردازند و بکردار و رفتار و گفتار

اين نهال بيهمال را آبيارى کنند اى

ياران پارسى آفتاب هستى پرتو الطاف

\* ص142 \*

بر جميع اطراف زد جميع طوائف و ملل را

نصيب از عنايت و موهبت بخشيد کل را

در سايهٴ بخشش جهان آفرينش درآورد و فرمود

همه بار يکداريد و برگ يکشاخسار اين خيمهٴ

وحدت عالم انسانى و عموميّت بشرى است

که بلند فرموده اين اساس متين را چنان

قوى و رزين و متين بنياد کرد که در الواح

بصريح تعليم داد که دشمنان را دوست نگريد

بدخواهان را خيرخواه دانيد بيگانگان را آشنا

\* ص143 \*

گماريد و دوران را نزديک شمريد و جميع

ملل را پيوند و خويش خوانيد ديگر دشمنى در

ميان نه که مقاومت خصومت لازم آيد و بعداوت

و پاداش قيام گردد البتّه صد البتّه

دائما مظاهر رحمت باشيد در حقّ بيگانه

و خويش و توانگر و درويش حتّى

بدخواه و بد کيش خير انديش باشيد

اين است وصاياى الهى اين است

تعاليم آسمانى جانتان خوش باد ع ع

\* ص144 \*

# **هو الأبهى** اى پارسيان بلند آشيان سالهاى

دراز است و دهرهاى بيشمار که از حوادث

روزگار و وقايع ليل و نهار در گوشهٴ

پژمردگى خزيده و در حفرهٴ افسردگى آزرده

و طپيده بوديد در نهايت شدائد

و ممنوع از هر عوائد بوديد حال ابر

بخشش پروردگار بلند شد و فيض و بارش

بيشمار مبذول داشت و بپرورش

\* ص145 \*

گوهرهاى جانهاى ياران در آغوش صدف

مهر حضرت مهربان پرداخت شما اگر گوهر آبداريد

خوشى و شادمانى نمائيد و اگر مرغان چمن پروردگاريد

آغاز بانگ و نوا کنيد بال و پر بگشائيد

و بآشيان بلند يزادن دل بنديد آفتاب

سپهر يزدانى از خاور مهر و مهربانى درخشيد

و پرتوى در نهايت روشنى بر جميع جهان

انداخت بينايان شادمان شدند

و کوران آغاز آه و فغان گردند بانگ

\* ص146 \*

سروش بگوش هوش بشنويد و آواز

راز از چرخ رخشان گوش کنيد اکنون

روز بيدارى است و هنگام هوشيارى

زنده دلان در خوشى و شادمانيند و

مردگان در اندوه و نادانى اکنون هنگامى

است که نياکان را خشنود کنيد و جان

و روان را بهبود نمائيد جانهاتان شادمان باد

ع ع

# **هو اللّه** اى يار مهربان نامهٴ شما رسيد و بر مضمون

\* ص147 \*

اطّلاع حاصل گرديد مکتوب ناطق بود و

دليل بر نورانيّت قلب از اشراق صبح صادق

جناب امين نهايت ستايش از شما و

جوانان فارسيان نموده اند که الحمدللّه در

گلشن فارسيان نهالهاى بيهمالى بنهايت

طراوت و لطافت در نشو نماست و

در غايت ثبوت و استقامتند اگر گرد

باد آزمايش آفرينش را احاطه نمايد اين اشجار

بنهايت استقامت مقاومت کنند من

\* ص148 \*

نيز شهادت ميدهم که چنين است امروز

احبّاى پارسى در نهايت صدق و راستى

دوستى طلبند صلح و آشتى جويند حق پرستى

کنند و بر جهان و جهانيان آستين بيفشانند

لهذا مقرّب درگاه جمال مبارکند و مقبول

عتبهٴ مقدّسه سؤال از ايّام حضرت

زردشت نموده بوديد در تواريخ در اين

خصوص اقوال مختلفه است هيچيک

شايان اعتماد نه آنچه حقيقت است اين است

\* ص149 \*

که آن کوکب نورانى در بين حضرت موسى و

حضرت عيسى طلوع نمود يعنى تقريباً هفتصد و

پنجاه سال بعداز موسى هذا هوالحقّ و مابعد

الحقّ الّاالّضلال المبين ولى اوقات را

اهميّتى نه آن نيّر نورانى نيّر اشراق بود و

برخاور و باختر پرتو انداخت در هر زمان

و در هر مکان طلوع کرده باشد زمان و

مکان را حکم در عالم جسمانى بود نه جهان الهى

على الخصوص زمان که امر اعتباريست عالم

\* ص150 \*

وجود سرمد است يعنى يکروز بى بدايت

و نهايت است اين ازمنه بأعتبار

حرکات و ظهور و غروب کواکب است

روز و ماه و سال ثبوت دارد ولى وجود ندارد

يعنى سال و ماه و ايّام ثابت است ولى وجود

ندارد مانند جهات نظير شرق و غرب و

جنوب و شمال ثبوت دارد ولى وجود ندارد

و عليک البهآء الأبهى ع ع

# **هو اللّه** اي عزيز پارسى هرچند الآن بهيچوجه تحرير نتوانم و

\* ص151 \*

فرصت ندارم مع ذلک مختصر جواب مرقوم

ميگردد تا بدانى که در اين بساط چه قدر

عزيزى و در نزد عبدالبهآء چگونه بمقبول

درگاه کبريا معروف از فقره ئى که در

کتاب اَوِستا مندرج سؤال نموده

بودى پس بدان که مقصد از عبارت

اين است که بار خدا خداوند عالم را

همهٴ انجمن را شاه بهرام و رجاوند را

دستور پوشوتن را پيغمبر اشيدر را

\* ص152 \*

اشيدرما را اشيدر بومى را سيوشانس را

کيخسرو پادشاه را دين زردشتى را

آفرين و ستايش و نيايش باد وصون

وعون و عنايت از آنان طلبيم و تندرستى

جوئيم زيرا در لسان فارسى کلمهٴ را اداة

تخصيص است و اين يک معنى از معانيِ

راست و معانِیِ ديگر نيز دارد امّا از

علم نجوم مرقوم نموده بوديد آنچه منجمّين را

اليوم تصوّر است يعنى استنباط اخبار آتيه

\* ص153 \*

از اوضاع نجوم اوهام محتوم است ولى

قواعد نجوم موجوده از سائر جهات مضبوط است

نه استنباط اخبار آتيه امّا حقيقت حال

اين است که در اين فضاى نامتناهى جميع

اجسام نورانيّه حتّى جزئيّات کونيّه مانند اعضآء

و اجزاى هيکل انسان با يکديگر مرتبط است

و تعلّق تام دارد يعنى هيکل عظيم عالم را

بهيکل صغير انسان قياس نمائيد چگونه

اعضا و اجزاى کلّيّه و جزئيّه انسان

\* ص154 \*

با يکديگر مرتبط و متعلّق است بهمچنين در ارکان

و اعضآء کائنات اين حقيقت و ارتباط

واقع است مختصر ذکر شد و امّا قضيّهٴ

اجنّه و غول و آل انچه در کتب آسمانى نازل

معنى دارد و آنچه در افواه عوام جميع

اوهام محض است مراد از اجنّه نفوس

خفيّه است که ايمان و يا انکارشان ظاهر

و مشهود نيست حضرت اعلى ميفرمايند

الجنّ من استجّن فيه نار النّفى و امّا غول و

\* ص155 \*

آل مقصد از آن مظاهر غفلت و ضلال است

و آنچه حکايات و روايات که در اينخصوص مى

شنويد جميع معانى دارد ولى آنچه عوام

ميگويند يا مشاهده مينمايند ايضاً اوهام است

و شايد در نظرشان مجسّم ميگردد امّا از مسئلهٴ

ذبح حيوانات سؤال نموده بوديد چون جماد

از عالم جمادى فانى شود بعالم نباتى آيد پس ترقّى

کند و چون نبات از عالم نباتى فانى گردد

ترقّى نمايد بعالم حيوانى درآيد و چون از عالم

\* ص156 \*

حيوانى فانى شود بعالم انسانى آيد ترقّى کند مبنى بر

اين حکمت است که خوردن گوشت مباح گرديده

باوجود اين شفقت و مرحمت انسان چندان خشنود

از ذبح حيوان نيست ولى اين نظر برحم و مروتّست

نه حکم الهى حکم الهى همان است که در کتاب منصوصست

باختصار مرقوم شد از عدم فرصت معذور داريد

يار باوفا جناب حاج آقا محمّد را بنهايت اشتياق

تحيّت ابدع ابهى ابلاغ داريد و عليک

البهآء الأبهى ع ع

\* ص157 \*

# **هو اللّه** اى ثابت بر پيمان مکتوب مرقوم ملاحظه گرديد

و مقصد مفهوم شد سؤال از حرکت و سکون

اشياء نموده بوديد که بارادهٴ حقّ است يقين است

زيرا مدد وجود از فايض الجود است اگر بوجود

امداد از حق نرسد کائنى از کائنات بحرکت نيايد

ولى مقصد و مراد اين نيست که جبرى در ميان است

بلکه مراد اين است اگر مدد منقطع شود جميع کائنات از

حرکت باز ماند مثلاً اگر مدد روح از اعضا و اجزاى

\* ص158 \*

هيکل انسانى منقطع گردد از براى هيچ عضوى

حرکتى نماند ولکن اين حرکت برضايت و خواهش

نفس است نه روح است چه بسيار واقع که

روح تقديس جويد و جان جانان طلبد ولکن

نفس امّاره مسلّط شود و انسان را بحرکتى مبتلا

نمايد که سبب کدورت روح شود در اين مقامست

که ذکر ميشود لاحَرَ کَةَ وَ لاسُکوُنَ الّا بالِلّهِ

امّا مسئله رؤيا که مشاهده نمودى همين است که

ديدى وَ اِنَّ جُندنَا لَهُمُ الْغالِبُونَ البتّه

\* ص159 \*

جناب ابن ابهر برآن دو نفس ابتر غالب گردد

و آن دو شخص نفوسى هستند که بمعارضه و مجادله

بحق پردازند امّا مسئلهٴ حرف ثالث

اين را در خاطر داشته باشيد عاقبت ظاهر

خواهد شد اين روُيا مطابق واقع است

و عليک البهآء الأبهى

ع ع

بعون اللّه و تأييده و توفيقه بر اتمام اين مجموعهٴ مبارکه

موفق گرديد العبد الأحقر الفانى على اکبر الميلانى ليلهٴ دهم صفر ١٣٣٣

( شماره ۷۵، حضرت عبدالبها )

1. کذا. در نسخه‌های دیگر «فلذه». [↑](#footnote-ref-1)
2. کذا. [↑](#footnote-ref-2)